

دهد که موجب وارد شدن ضرر به دیگری گردد و متضرر شدن شخص دوم به سبب فریب خوردن وی از شخص اول باشد. هر چند شخص اول قصد فریب دادن شخص اخیر را نداشته و خودش نیز فریب خورده یا ناآگاه و در اشتباه بوده باشد. (۲) شخص اول را غارّ (فریب دهنده)، شخص دوم را مغرور (فریب خورده) و این قاعده را قاعده غرور می‌گویند.

مطابق تعریف فوق لازم نیست شخص اول قصد فریب و خدعه داشته باشد. بلکه ممکن است خودش هم از دیگری گول خورده باشد. همین مقدار که از او فعلی صادر گردد که دیگری با توجه به آن فریب بخورد برای صدق عنوان غرور کافی است. اگر اشکال شود در کلمه غارّ که اسم فاعل و به معنای فریب دهنده است، قصد و عمد وجود دارد و به کسی که جاهل و فاقد قصد و عمد است غارّ گفته نمی‌شود، جواب داده می‌شود در صدق عناوین افعال، عمد و قصد شرط نیست بلکه بدون قصد هم تحقق می‌یابند، مثلاً کسی که می‌ایستد یا می‌نشیند گرچه قصد ایستادن یا نشستن نداشته باشد، عنوان ایستادن و نشستن محقق می‌گردد و همین طور است کسی که عملی انجام می‌دهد که به واسطه آن عمل به دیگری ضرر می‌رسد؛ گرچه قصد ضرر و فریب را نداشته باشد، عنوان غرور حاصل می‌شود و اشکالی ندارد که در نشان دادن حالت فاعلی اسم فاعل استعمال کنیم و شخص را غارّ بدانیم. (۳)

در تعریف دیگری از قاعده غرور آمده است: هرگاه کسی شخصی دیگر را فریب دهد و در نتیجه موجب تلف مالی از او گردد... باید از عهده ضرر شخصی که فریب خورده برآید. (۴)

همچنانکه اشاره گردید مطابق تعریف اول قصد فریب به عنوان عنصر غرور شمرده شده است ولی در تعریف دوم این عنصر مسکوت مانده است. در مباحث آینده در این باره بیشتر سخن خواهیم گفت.

مستندات عبارتند از:

۱. حدیث نبوی مشهور: «المغرور یرجع الی من غره» ۲. بنای عقلاء، ۳. اجماع، ۴. قاعده تسبیب ۵. روایات وارد شده در ابواب خاص، ۶. قاعده لاضرر

دلیل اول. عبارت مشهور: «المغرور یرجع الی من غره»

عبارت فوق از جهاتی قابل بحث است. در درجه اول روایت بودن این عبارت قابل بحث است. در این باره اظهار نظرهای متفاوتی صورت گرفته است. صاحب جواهر در باب غضب می‌گوید: «ان الاصح ان المباشر ضامن لکن یرجع الی الغاصب و ینجبر غروره بر جوعه علی الغار بل لعل قوله (ع) المغرور یرجع الی من غره ظاهر فی ذلك» (۵).

ظاهر این متن بیانگر این است که عبارت مذکور روایت است چه اینکه ایشان در ابتدای آن تعبیر به «قوله علیه السلام» نموده است که معمولاً این تعبیر برای رهبران معصوم به کار می‌رود. برخی از فقیهان تصریح کرده‌اند: چنین عباراتی از هیچ یک از پیشوایان معصوم به دست ما نرسیده ولیکن از محقق کرکی (محقق ثانی) حکایت شده که در حاشیه‌اش بر کتاب ارشاد علامه حلی، این حدیث را به پیامبر اکرم (ص) نسبت داده است. (۶)

امام خمینی (ره) از آن عبارت به عنوان مطلب منسوب به پیامبر اکرم (ص) یاد کرده و همین تعبیر را از دیگران نقل نموده است، با این حال در پاره‌ای مواضع به عنوان گفتار حضرت، آن را مورد استناد قرار داده است. (۷)

همچنانکه بعضی دانشمندان اظهار داشتند اثبات روایت بودن آن مشکل است و نقل آن در کتب فقهی موجب آن نمی‌شود که عبارت مذکور حدیث تلقی گردد، زیرا به احتمال قوی این عبارت از دیگر روایات از قبیل روایات باب تدلیس به دست آمده است بدین معنی که از مفاد آنها مفهوم قاعده غرور استنباط و استخراج شده و با این عبارت بیان گردیده است. (۸)

ندانسته‌اند (۹) و نیز در کتاب جامع المقاصد محقق کرکی به عنوان قول معصوم و با عبارت «المغرور یرجع علی من غره» وارد شده است (۱۰) در این صورت عبارت فوق حدیثی مرسل (۱۱) خواهد بود که از انواع احادیث ضعیف به حساب آمده است که در این حالت مشمول ادله حجیت خبر واحد نخواهد شد. منتهی بحث است که آیا احادیث ضعیف حجت و معتبر می‌گردند یا خیر؟ در این خصوص دو نظر در بین فقهاء وجود دارد. مشهور معتقدند که اگر حدیث ضعیف، مستند فتوای فقهای زیادی قرار گرفته باشد ضعف سند آن جبران می‌گردد. (۱۲) و عده‌ای هم نظر مخالف داده و شهرت عملی را جبران‌کننده ضعف سند روایت نمی‌دانند. (۱۳)

افزون بر این، مقصود از شهرت عملی آن است که فقهای متقدم عمل و فتوای خود را مستند به این روایت ضعیف کرده باشند. در حالی که چنین استنادی از سوی فقیهان مورد تردید است. زیرا همچنانکه اشاره شد ممکن است فتاوی آنها با استناد به روایات وارد شده در بابهای خاص، قاعده تسبیب یا قاعده، لاضرر صادر شده باشد. از سوی دیگر به نظر برخی از فقهاء دلایل عمده در باب غرور روایتهای خاص و بویژه بناء عقلاء می‌باشد. (۱۴)

بنابراین شهرت عملی محقق نگشته تا ضعف سند روایت جبران گردد. چنانچه مشکل سند حدیث بر طرف گردد، حدیث دلالت دارد که فریب خورده به فریب دهنده رجوع می‌کند و مقصود از رجوع هم مطالبه ضرر و خسارت وارده است. بنابراین از نظر دلالت حدیث با توجه به مشکل سند آن باید گفت این مرسله نمی‌تواند از ادله قاعده غرو. به شمار آید.

دلیل دوم. بناء عقلاء

بدون شک در عرف و نظر عقلاء اگر شخصی از عمل دیگری فریب خورده و بر اثر آن زیان ببیند حق دارد برای جبران خسارت به شخص فریب‌دهنده مراجعه کرده و از او مطالبه خسارت نماید. این روش در میان خردمندان و نیز در روابط اجتماعی امری رایج و متعارف محسوب می‌شود و فقهاء هم آن را به عنوان دلیل اثبات قاعده غرور مطرح

این سیره در معاملات و دیگر اعمال اشخاص که موجب غرور و تضرر دیگری شود جاری است و عقلاء شخص متضرر را از مطالبه خسارت از فریب‌دهنده منع نکرده و آن را قبیح نمی‌دانند، بلکه برعکس، غار را موظف به پرداخت تاوان و تحمل غرامت می‌دانند. (۱۷)

به علاوه چنین مسؤولیتی در نظر عقلاء محدود به زمان و مکان خاصی نبوده و در همه حالات نسبت به اموال و غیراموال اعمال می‌گردد، و اگر در نتیجه غرور، فریب‌خورده موجب زیان فرد دیگری گردد هر چند او به دلیل مباشرت در ورود ضرر ضامن است ولی حق رجوع به غار و مطالبه غرامتها از او را دارد. (۱۸)

با این حال «سیره عقلاء» در فقه به طور مستقل به عنوان دلیل شرعی احکام پذیرفته نیست بلکه بایستی ثابت شود که سیره مذکور مورد تأیید شارع مقدس قرار گرفته است. برای این منظور استدلال شده که روش عقلاء در زمان رسول خدا (ص) هم جاری بوده و از ناحیه خداوند به واسطه ایشان سیره عقلاء منع نگردیده است، و این عدم ردع از جانب شارع دلیل بر تأیید آن و قابل تبعیت بودن روش مزبور است. در غیر این صورت لازم بود که شارع از آن نهی می‌کرد و اگر ادعا شود که نهی وجود داشته ولیکن به دست ما نرسیده یا حداقل احتمال منع کردن شارع وجود دارد پاسخ آن است که مجرد احتمال، موجب صرفنظر کردن از چیزی نمی‌گردد و اصل نیز بر عدم وجود ممانعت است. علاوه بر آن می‌توان بسیاری از روایات خاصه را که در این باب وارد شده امضاء و تأییدی بر سیره عقلاء دانست. (۱۹) بدین معنی که هر یک از این روایات در واقع مطابق با سیره عقلاء بیان گردیده و با این عمل ضمن ذکر حکم شرعی، روش خردمندان نیز مورد تنفیذ و پذیرش قرار گرفته است. قاعده غرور یک قاعده عقلانی است نه تعبدی بنابراین دلیلی بر حجیت غیر از عدم ردع سیره عقلاء از جانب شارع لازم ندارد چه اینکه تمامی اقوام و ملل بلکه نوع بشر در موارد غرور جهت جبران خسارت به غار رجوع می‌کنند و این عمل مورد مدح عقلاء است. (۲۰)

است. (۲۱) بدین معنا که فقهاء اجماع دارند که مغرور می‌تواند به مقدار ضرری که بر اثر عمل غارّ متحمل گردیده به او رجوع کرده و جبران آن را مطالبه نماید. البته درباره تطبیق این قضیه کلی بر موارد خاص، برخی اختلاف نظرها ملاحظه می‌شود ولی این تفاوت آراء درباره مصادیق اعتبار حکم کلی قاعده که اجماعی است تأثیری ندارد. ولیکن به احتمال زیاد اجماع نمی‌تواند دلیل مستقلى برای اثبات قاعده غرور تلقی گردد زیرا اولاً تحصیل اجماع در چنین مسأله‌ای که مورد توجه تمامی فقهاء نبوده مشکل است. ثانیاً بر فرض قبول تحقق اجماع در این موضع اگر نگوئیم به طور قطع مستند به مدارک و ادله قاعده است احتمال دارد اجماع مدرکی باشد - یعنی در جایی که در کنار اجماع دلایل دیگر از قبیل روایات، بناء عقلاء و... وجود داشته باشد این اجماع مستند به آن ادله خواهد بود و دلیل مستقلى محسوب نخواهد شد در این صورت اجماعی را که مستند به دلایل دیگر باشد اجماع مدرکی گویند و اعتبارش به آن ادله است - و آن اجماع اصطلاحی که در اصول فقه مورد بحث واقع می‌شود و گفته می‌شود کاشف از قول معصوم است نخواهد بود. (۲۲)

دلیل چهارم. قاعده تسبیب

یکی دیگر از مواردی که به عنوان دلیل برای اثبات قاعده غرور ذکر شده قاعده تسبیب است که به موجب آن هرگاه شخصی بدون دخالت مباشر سبب تحقق زیان را فراهم کند، ضمان بر عهده او خواهد بود و هرگاه در انجام عملی زیانبار یک نفر به عنوان سبب و دیگری به عنوان مباشر شرکت داشته باشند، ضمان بر عهده مباشر خواهد بود مگر آنکه سبب در تحقق فعل قویتر و مؤثرتر از مباشر باشد.

صاحب نظران در تفسیر قاعده تسبیب که دلیل قاعده غرور است اختلاف دارند. مشهور فقهاء تسبیب را به معنای اقوی بوذن سبب از مباشر دانسته‌اند به گونه‌ای که تحقق فعل به سبب نسبت داده شود نه به مباشر مانند اینکه فرد بالغ و عاقل مختار به کودک یا دیوانه سنگی بدهد و بگوید به آن شیشه بزن و او هم بزند و شیشه را بشکند. در این

۱. در تحقق قاعده تسبیب شرط است که مباشر یا بی اراده و بدون اختیار باشد مانند دیوانه و یا در حکم اشخاص بی اراده و بی اختیار مانند کودک. چون اگر مباشر دارای اراده و اختیار باشد قویتر بودن سبب که شرط قاعده تسبیب است حاصل نمی شود. در نتیجه قلمرو قاعده تسبیب محدود شده و به دنبال آن جریان قاعده غرور هم که مستند به قاعده تسبیب باشد محدود می شود به مواردی که مباشر (مغرور) در انجام عمل بی اراده و یا در حکم افراد بی اراده باشد، در حالی که غرور مواردی را که فعل با اراده مغرور انجام گرفته شامل می شود.

لذا بعضی از فقها اظهار داشتند حاکمیت قاعده تسبیب در جایی است که بین سبب و مباشر اراده و اختیاری فاصله نشده باشد تا استناد فعل به سبب امکان پذیر باشد. (۲۴) مثل اینکه فردی به قصد اضرار چاله ای بکند و دیگری داخل آن بیفتد و بمیرد در اینجا مردن مترتب است بر حفر چاه و چیزی میان سبب و این فعل فاصله نیست.

۲. مطابق قاعده تسبیب ضمان از ابتدا بر عهده سبب است، زیرا او مصداق متلف (اتلاف کننده) است و حال اینکه در قاعده غرور در نظر برخی از فقها ضمان او بر عهده مغرور ثابت است متهمی به دلیل گول خوردن می تواند به فریب دهنده رجوع کند و افزون بر آن در صورت مستند ساختن قاعده غرور به قاعده تسبیب لازم می آید که مغرور به هیچ وجه ضامن نباشد با آنکه او تلف کننده و متصرف حقیقی است، در حالی که اگر مغرور غیر از مالک باشد در برابر مالک ضامن است. آنگاه برای جبران غرامتها مغرور حق دارد که به غار رجوع نماید. (۲۵) از سوی دیگر پذیرش ضمان مغرور در برابر مالک با ملاک ضعیف بودن مباشر که در قاعده تسبیب مطرح است منافات دارد.

۳. از نظر موضوع عمل خدعه آمیز سبب اصطلاحی تلقی نمی گردد زیرا سبب اصطلاحی در قاعده تسبیب مطابق نظر برخی از فقهاء باید آخرین جزء از علت تامه ضرر باشد در حالی که فریبکاری غارّ این گونه نیست و آنچه جزء اخیر علت تامه محسوب می شود همان اراده متضرر است. اگر گفته شود عمل خدعه آمیز گرچه سبب مصطلح تلقی نمی شود ولی به عنوان علت معده و فراهم کننده زمینه ورود ضرر و یا

ضامن بدانیم. از سوی دیگر نسبت دادن ضمان اتلاف به برخی از مُعدّات که در اختیار هم نیست گفتار نامعقولی است. (۲۶) برخی با توجه به اشکالاتی که بر قاعده تسبیب به معنای مشهور وارد است بیان داشتند تسبیب دو معنا دارد: (۲۷)

۱. تسبیب به این معنا که فعل در واقع به سبب نسبت داده شود و این حالت در مواردی تحقق پیدا می‌کند که میان سبب و تحقق فعل، عمل ارادی دیگری فاصله نشود مثل اینکه کسی ماده سمی را به دیگری بدهد و آن فرد دیگر بدون اینکه بداند آن ماده سمی است آن را بخورد.

۲. معنای دوم قاعده تسبیب عبارت است از اینکه سبب موجب شود تا مباشر کاری را انجام دهد که ضمان آور است و ذمه‌اش مشغول گردد و این حالت در مواردی است که میان سبب و فعل ضمان آور اراده و اختیار مباشر واسطه می‌شود. مانند اینکه شخصی گوشت گوسفندی را برای دیگری آماده نماید به عنوان اینکه مال خودش است و آن دیگری هم آن گوشت را بخورد، بعداً معلوم شود که مال او نبوده است. در این صورت ضمان ابتدائاً بر خورنده مال غیر ثابت است ولی چون شخص اول سبب شده که خورنده ذمه‌اش مشغول به ضمان گردد او هم در طول ضمان مباشر (مغرور) ضامن است و فرد خورنده می‌تواند به او رجوع کند. خلاصه سبب گاهی سبب در تحقق فعل است و گاهی سبب در تحقق ضمان. به نظر می‌رسد اشکالات قبلی بر قاعده تسبیب به معنای دوم وارد نباشد و تسبیب بدین معنا می‌تواند یکی از ادله قاعده غرور باشد چون شخص غارّ سبب شده، شخص مغرور عمل ضمان آوری را مرتکب شود گرچه از روی اختیار اراده باشد. در قاعده غرور هم ملاک این است که غارّ سبب شود تا مغرور عملی را که موجب ضمان است انجام دهد. گرچه در این تحلیل از تسبیب اشکالات قبلی وارد نیست ولیکن این اشکال وارد است که این معنی از تسبیب اخص از مدعاست زیرا این دلیل تنها در مواردی که شخص مغرور سبب شود به فرد سومی ضرر وارد شود کارآیی دارد در حالی که مدعا اعم است و عبارت است از اینکه شخص غارّ ضامن زیان‌هایی است که در اثر فریب او بر مغرور وارد شده و نیز ضامن خسارتهایی است که در اثر فریب او شخص

دلیل پنجم. روایات وارد شده در ابواب خاص

از جمله دلایل اثبات قاعده غرور روایتهائی است که در موارد خاصی وارد شده و فقها از آنها حکم کلی ضمان غرور را استنباط کرده‌اند. این روایات به طور کلی در سه بخش نکاح، شهادت و بیع قرار دارند که در اینجا به عنوان نمونه از هر قسمت یک روایت را ذکر کرده و بررسی می‌نمائیم.

۱. روایت اسماعیل بن جابر

عن اسماعیل بن جابر قال: سألت ابا عبدالله (ع) عن رجل نظر الى امرأة فأعجبته فسأل عنها فقيل هي ابنة فلان فأتى اباها فقال: زوجني ابنتك. فزوجه غيرها فولدت منه فعلم بها انها غير ابنته و انها امة؟ قال: ترد الوليدة على موالها و الولد للرجل و على الذى زوجه قيمة ثمن الولد يعطيه موالى الوليدة كما غرّ الرجل و خدعه. (۲۸)

اما صادق (ع) در پاسخ از پرسش مردی که با نگاه به زنی او را پسندید و از پدرش او را خواستگاری کرد ولی پدر این دختر زن دیگری به این مرد تزویج کرد سپس روشن گردید که این زن دختر این مرد نبوده بلکه کنیز بوده است، فرمودند: فرزند از این مرد است و کنیز به مولای او بر می‌گردد و شخصی هم که کنیز را تزویج کرده قیمت این فرزند را (به فرض بنده بودن) به مولای کنیز بدهکار است، زیرا این شخص مرد خواستگار را فریب داده بود. مطابق جمله آخر روایت (کما غرّ الرجل و خدعه) علت ضامن بودن شخص تزویج‌کننده نسبت به قیمت فرزندى که از کنیز به دنیا آمده، فریب دادن و خدعه او نسبت به خواستگار است (۲۹) و همان‌طور که در مباحث اصول فقه بیان می‌گردد: «العله يععمم و يخصص» یعنی علت تعمیم‌دهنده یا تخصیص‌دهنده حکم می‌باشد، لذا از آن عبارت به دست می‌آید که در هر موردی که غرور حاصل شود فریب‌دهنده ضامن است. (۳۰)

روایت فوق از جهت سند و دلالت مورد مناقشه و اشکال قرار گرفته است. از جهت سند در سلسله این روایت محمد بن سنان قرار دارد که در نظر گروهی به دلیل نقل برخی

است. (۳۱)

ولیکن بنا به نظر صحیح محمد بن سنان توثیق شده و مورد اطمینان و ثقہ می باشد. علامه مامقانی ضمن اشاره به دو قول ثقہ و موثق نبودن و موثق بودن ایشان در نظر محدثین و بعضی از فقها قول به توثیق و مورد اطمینان و مقبول بودن محمد بن سنان را پذیرفته و بیان داشته است: و قد تلخص مما ذکرنا کله ان الاقوی کون الرجل (محمد بن سنان) ثقہ صحیح الاعتقاد و معتمداً مقبول الروایة. (۳۲)

افزون بر این، شیخ حر عاملی درباره محمد بن سنان می نویسد: «اگر چه نجاشی و شیخ طوسی او را ضعیف شمرده اند و علت ضعف او را نیز بیان کرده اند ولی این علت دلالت بر ضعف او ندارد و نجاشی و شیخ طوسی نسبت به ضعف محمد بن سنان، جازم و قطعی نبوده اند».

سپس اظهار داشته اند: «شیخ مفید، کشی، ابن طاووس، ابن شعبه حرّانی، برخی از مشایخ ما و علامه حلی او را توثیق کرده اند.» (۳۳)

بنابراین در مجموع اطمینان حاصل می شود که محمد بن سنان، توثیق شده و روایت او را اگر صحیح هم ندانیم معتبر است. اما اشکالی که به دلالت حدیث شده این است که در آن حدیث تنها ضمان فرزند ذکر شده و نمی توان حکم آن را به موارد دیگر سرایت داد. (۳۴)

همچنین در این روایت درباره ضمان مغرور صحبت نشده و آنچه ذکر گردیده یعنی رجوع بی واسطه مولی به فریب دهنده با مفهوم معروف قاعده غرور در فقه شیعه تناسبی ندارد. (۳۵)

در پاسخ بیان می شود: برداشت عرف از عبارت اخیر روایت، علیت و دخالت غرور در رجوع است و ظاهر عبارت نیز این است که عنوان مطرح شده یعنی غرور موضوعیت دارد، لذا قاعده ای کلی و عام برای رجوع به غارّ برای جبران خسارتها به دست می آید و ضروری نیست که عنوان اتلاف و اضرار هم صادق باشند. (۳۶)

افزون بر آن، از نظر حکم یعنی ضمان مغرور با جمع روایتهای مختلف مشکلی باقی

متولد شده از کنیز) مسلم و قطعی است.

۲. روایت صحیحہ جمیل به نقل از امام صادق (ع)

عن ابی عبدالله «ع» فی شاهد الزور قال: ان كان الشی قائماً بعینه ردّ علی صاحبه و ان لم یکن قائماً ضمن بقدر ما اتلف من مال الرجل. (۳۷)

امام صادق (ع) در مورد شهادت ناروا (که سبب ضرر و زیان شده) فرموده است: چنانچه مال باقی باشد به صاحب اصلی برگردانده می‌شود و اگر مال باقی نباشد شاهد به ناحق ضامن مقدار مالی است که با شهادت ناروای خود تلف کرده است. این روایت دلالت دارد بر اینکه شخصی که با شهادت ناروا موجب شده بر دیگری خسارت وارد شود ضامن است و ضمان شاهد دروغگو از آن جهت است که موجب اغوای قاضی شده و این جهت در مورد غرور نیز وجود دارد. هر چند بعضی نسبت به دلالت این روایت اشکال کرده‌اند که احتمال دارد ضمان مربوط به مشهودله باشد، زیرا عنوان تلف‌کننده بر او صادق است و با این وجود ضمان بر اساس قاعدهٔ اتلاف خواهد بود نه غرور؛ (۳۸) ولی به نظر می‌رسد این اشکال به روایت وارد نباشد، زیرا موضوع سخن در روایت شاهد است و تغییر موضوع قرینه لازم دارد و اتلاف به تسبیب بر عمل شاهد نیز صدق می‌کند.

۳. روایات صحیحہ جمیل بن درّاج از امام صادق (ع)

عن جمیل بن دراج عن ابی عبدالله فی الرجل یشتری الجاریة من السوق فیولدها ثم یجیبی مستحق الجاریة قال: یأخذ الجاریة المستحق و یدع الیه المتاع و قيمة الولد و یرجع علی من باعه بثمان الجاریة و قيمة الولد التي أخذت منه. (۳۹)

جمیل بن دراج از امام صادق (ع) نقل می‌کند در مورد مردی که کنیزی را از بازار می‌خرد و از او صاحب فرزندی می‌شود آن‌گاه مالک کنیز می‌آید، امام (ع) فرموده است: خریدار، کنیز و قیمت فرزند را به مالک کنیز می‌دهد و قیمت کنیز و فرزند را از فروشنده

نیز هزینه تعمیر و نگهداری آن و قیمت نقص و عیب حادث شده به ظاهر یا مفهوم اولویت این روایت استناد کرده است، ایشان گرچه صحبتی از استناد به آن برای اثبات قاعده غرور نکرده است ولی مسأله را از مصادیق غرور شمرده است. (۴۰)

امام خمینی (ره) روایت فوق را جزء یک دسته از روایات غرور آورده است. (۴۱)

و نیز سید محمد کاظم یزدی آن را به عنوان روایت مستند در اثبات غرور به حساب آورده است. (۴۲) شیخ انصاری قید مذکور در روایت یعنی «قیمت فرزند که از او گرفته شده است» را مشعر به علت حکم دانسته، بنابراین چنین حکمی را در سایر موارد که غرامتی پرداخت شده است جاری می‌داند. (۴۳) ولی برخی از فقهاء تعلیل یا اشعار به تعلیل را قبول نکرده‌اند با این حال این مسأله را از مصادیق قاعده تلقی کرده‌اند. (۴۴)

به نظر می‌آید با توجه به مطلق بودن موضوع مورد بحث در روایت و اینکه عبارتی درباره غرور ذکر نشده و علت حکم نیز بیان نگردیده است نمی‌توان روایت مزبور را به طور قطع از مستندات قاعده غرور دانست مگر آنکه این قاعده را از مصادیق قاعده تسبیب بدانیم.

دلیل ششم. قاعده لاضرر

از دلایل دیگری که بر اثبات قاعده غرور ذکر شده است قاعده لاضرر می‌باشد. (۴۵) با این تقریب که شخص غارّ موجب ورود ضرر و خسارت بر مغرور شده و مطابق قاعده لاضرر، ضرر منتفی است و نفی ضرر هم مستلزم این است که غارّ ضامن خسارت مغرور باشد. اشکالاتی بر جریان قاعده لاضرر برای اثبات غرور شده است که شاید به دلیل این اشکالات اساسی و اختلاف نظرها که نسبت به استفاده از قاعده لاضرر برای تمسک به قاعده غرور وجود دارد بسیاری از فقهاء از قاعده لاضرر به عنوان دلیل غرور یاد نکرده‌اند. (۴۶)

مهمترین اشکالات به شرح زیر می‌باشد:

۱. به نظر برخی از فقهاء قاعده لاضرر یک حکم حکومتی است و از ادله شرعیه که

۲. چنانچه قاعده لاضرر مشتمل بر تشریح حکم شرعی الهی باشد به نظر گروهی از فقیهان مفاد قاعده لاضرر نفی حکم است نه اثبات حکم، یعنی مطابق قاعده لاضرر حکم ضرری در اسلام تشریح نشده است. لذا نمی‌توان قاعده لاضرر را حاکی از وضع حکم ایجابی دانست و به دنبال آن این حدیث بر جعل ضمان غرور که یک حکم اثباتی وضعی است دلالت ندارد. (۴۸)

البته در پاسخ به اشکال فوق گروهی از فقیهان درباره موارد شمول قاعده لاضرر معتقد شده‌اند که این قاعده ضمن اینکه نفی حکم می‌کند، این نفی حکم مستلزم اثبات حکم هم هست چنانچه صاحب عنوان می‌نویسد: با استفاده از ظاهر نفی ضرر در قاعده لاضرر می‌توان گفت هر کس موجب ورود ضرر به دیگری شود ضامن آن است و باید آن ضرر را جبران نماید. همچنانکه روایت «من اضرّ بطریق المسلمین فهو ضامن» (۴۹) بر همین معنی دلالت دارد و در غرور نیز رفع ضرر تنها با ضامن بودن غار نسبت به غرامتهای مغرور به وجود می‌آید. (۵۰)

امام خمینی (ره) نیز پذیرفته‌اند که اگر قاعده لاضرر یک حکم سیاسی و حکومتی نباشد مانعی ندارد که مفاد آن را شامل نفی احکام فردی و اثبات ضمان بدانیم. (۵۱)

۳. اگر بپذیریم که قاعده لاضرر علاوه بر نفی حکم ضرری، اثبات حکم هم می‌کند، اشکال می‌شود که این قاعده نمی‌تواند مستند قاعده غرور باشد زیرا همچنانکه در قبل اشاره شد، عنوان غرور هم از نظر رتبه، و هم از نظر زمان بر عناوین اتلاف و اضرار مقدم است. زیرا ابتدا فریب دادن و حالت فریب خوردن حاصل می‌شود و آنگاه اتلاف و ضرر محقق می‌گردد، از سوی دیگر موضوع قاعده لاضرر، ضرر است و هر حکم هم مترتب بر موضوع و مؤخر از آن است و بنابراین قاعده لاضرر به لحاظ رتبه و زمان نسبت به قاعده غرور متأخر است. در نتیجه صحیح نیست که قاعده لاضرر مدرک و دلیل قاعده غرور قرار بگیرد که ارتباطی به آن ندارد. (۵۲)

۴. قاعده غرور مبتنی بر ورود ضرر به معنای مصطلح نیست، زیرا در پاره‌ای موارد با اینکه عنوان مغرور محقق می‌گردد و شخص فریب می‌خورد و لیکن منفعتی هم ممکن

نخواهد داشت تا حکم لاضرر قابل اجرا باشد، در حالی که قاعده غرور این مورد را هم شامل می‌گردد و مغرور حق رجوع و مطالبه غرامتها از غاز را دارد. در اینجا مبنای حق رجوع، غرور و فریبی است که موجب تحمل غرامت توسط مغرور شده است، خواه عنوان ضرر بر آن صدق کند یا نه. (۵۳) بنابراین با وجود چنین اشکالاتی بعید به نظر می‌رسد که قاعده لاضرر دلیل و مبنای قاعده غرور باشد.

جمع‌بندی دلایل

از مجموع شش دلیل که بر قاعده غرور اقامه گردید، دلالت برخی از آنها مورد نقد و اشکال قرار گرفت مانند دلیل اول (حدیث نبوی معروف) و دلیل سوم (اجماع)، دلیل بناء عقلاء به عنوان دلیل متقن پذیرفته شد و دلیل قاعده تسبیب در معنای دوم نیز مورد تأیید قرار گرفت و بیان گردید که اشکالات مطرح شده در آن مورد ناظر به این معنا از تسبیب نیست و می‌توان از قاعده تسبیب در اثبات ضمان غرور به عنوان یکی از دلایل نام برد. روایات وارد شده در ابواب خاص هم از نظر سعه و ضیق و سندیت و دلالت متفاوت بودند و در مجموع روایات، حاکی از اعتبار و مستند بودن قاعده غرور به عنوان یکی از اسباب ضمان است و البته اشکالاتی که نسبت به دلیل بودن قاعده لاضرر بر اثبات غرور گردید آن دلیل هم مورد انکار و مناقشه واقع گشت. بدین ترتیب معلوم می‌گردد نظر برخی از بزرگان که دلیل قاعده غرور را تنها بخش روایات دانسته‌اند و در نتیجه قاعده غرور را صرفاً مختص به باب نکاح کرده‌اند (۵۴) صحیح به نظر نمی‌رسد.

عناصر غرور

در اینکه بتوان شخصی را مسؤول و ضامن خسارتهای وارده بر دیگری دانست لازم است عناصر، شرایط و ارکان تحقق آن مسئولیت وجود داشته باشد. مواردی که به عنوان عناصر قاعده غرور مطرح می‌باشند عبارتند از: عمل خدعه‌آمیز، ورود ضرر، رابطه سببیت، علم، قصد و فریب‌خوردگی. در این قسمت به توضیح و نقد و بررسی این

۱. عمل خدعه آمیز

برای اینکه شخصی از نظر حقوقی مسؤول باشد، بایستی عمل یا ترک عمل به او استناد داشته باشد. در فقه معروف است که موضوع این علم افعال مکلفین است و بطور کلی فقه با فعل یا ترک فعل اشخاص سروکار دارد و قواعد فقهی هم از این امر مستثنی نیستند. کلمه «غرّه» که در جمله معروف «المغرور یرجع الی من غره» یا در پاره‌ای از روایات این باب وجود دارد بخوبی بر عمل خدعه آمیز و فریبنده دلالت دارد و اساس ضمان غرور هم بر همین نکته استوار است. به همین جهت در مقام تعارض عنوان غرور با عناوین دیگر، عمل خدعه آمیز که محور اصلی در قاعده غرور است به طور مستقل ذکر می‌شود. (۵۵)

عمل خدعه آمیز ممکن است یک عمل حقوقی باشد مثل آنکه شخص مال دیگری را به عنوان مال خود بفروشد یا با ابراز اینکه از ناحیه مالک اذن دارد ولیکن در واقع اذن نداشته باشد، عقد فضولی را منعقد سازد. (۵۶)

و یا اینکه در عقد ازدواج ادعا کند که از طرف زوجه وکیل است. (۵۷) و یا تظاهر نماید به اینکه شاهد بر امری بوده و به دروغ شهادت دهد. و همچنین عمل خدعه آمیز ممکن است عمل غیر حقوقی باشد، مثل اینکه غاصب، مال مالک را به دیگری یا به خود مالک بخوراند در حالی که مالک نداند مال خودش را می‌خورد، یا آنکه مالک مال خود را به عنوان اینکه معامله صحیحی روی آن واقع گردیده و به این دلیل به ملک دیگری درآمده است به وی بدهد در حالی که هیچ معامله‌ای حتی عقد فاسد صورت نگرفته است. (۵۸)

در نظر گروهی از فقها در عقود جایز یا عقود مشتمل بر حق فسخ برای یکی از طرفین، صاحب حق فسخ چنانچه پس از انجام مقدماتی توسط طرف مقابل برای تحقق معامله عقد را فسخ نماید، عنصر فریب و غرور تحقق پیدا می‌کند. (۵۹) نمونه دیگری از عمل خدعه آمیز آن است که به منظور انتفاع شخصی، فریبنده درخواست اتلاف مال توسط مالکش را بنماید و به دروغ ضمان آن را بر عهده بگیرد. (۶۰) و نیز اگر شخصی

و نیز عمل خدعه آمیز امکان دارد به طور مشترک منتسب به بیش از یک نفر باشد مثل اینکه زوج یا زوجه و وکیل یا ولی هر یک از آنها در فریب خوردن طرف دیگر مشترکاً وکالت داشته باشند. البته چنانچه مرتکب عمل قصد جدی بر انجام عمل ضمان آور را داشته باشد و شخص غاز (فریبنده) با گفتار یا عمل خود او را تشویق به انجام آن عمل نماید از شمول قاعده غرور خارج است. (۶۲)

در کتب فقهی و مبانی و ادله قاعده غرور عمل خدعه آمیز گاهی با لفظ غرور و مشتقات آن بکار رفته و گاهی هم با عنوان تدلیس نام برده شده است. این حالت علی الخصوص در روایات نکاح که مستند قاعده غرور واقع گشته است ملاحظه می شود. (۶۳)

۲. ورود ضرر

همچنانکه در تعریف و مفهوم قاعده غرور آمده است مطابق تعریف میرزا حسن بجنوردی عنصر ضرر از ارکان اساسی و اصلی غرور محسوب می شود. (۶۴)

مرحوم شیخ انصاری در مباحث تفصیلی پیرامون بیع فضولی به طور مکرر از زیان و ضرر وارد شده سخن گفته و بخش عمده‌ای از بحث خود را به دسته بندی خسارات وارد شده بر مشتری (مغرور) و مسؤولیت جبران آنها اختصاص داده و بیان کرده است حتی بر مبنای قاعده تسبیب نیز در صورتی می توان رجوع مغرور به غاز را جایز دانست که عرفاً بتوان تلف مال را به سبب مستند ساخت. (۶۵)

اصولاً در فقه شیعه نسبت به مبنای ضمان ناشی از غرور دو دیدگاه مطرح گردیده است، فریب دادن و ورود ضرر؛ براساس دیدگاه اول مبنای ضمان غرور، فریب دادن مغرور توسط غاز (فریب دهنده) می باشد. (۶۶) این دیدگاه بر این هدف استوار است که بنای روابط اجتماعی دچار تزلزل نگردد و در جامعه اختلال و ناامنی ایجاد نشود و انسانها در اثر فریب و خدعه نسبت به یکدیگر بی اعتماد نشوند. مسلم است که رواج خدعه و نیرنگ و فریب در اجتماع امنیت اقتصادی جامعه را به هم می زند. مرحوم

این خسارات هم نبود، اعمّ از اینکه ضرر متوجه بشود یا نشود. پس اشکالی نیست که ملاک صدق غرور توجه ضرر نیست. (۶۷)

مطابق این دیدگاه باید گفت مغرور به دلیل مغرور شدن حق دارد بابت غرامت منافع استیفاء شده به غارّ رجوع کند گرچه متضرر نشده باشد و بالعکس هرگاه کسی دیگری را فریب دهد و با او عقدی منعقد نماید که در اثر آن عقد طرف دیگر زیان ببیند بدون اینکه عنصر فریب تأثیری در ایجاد ضرر داشته باشد قاعده غرور جاری نمی‌شود، و به دنبال آن ضمان ناشی از غرور هم ایجاد نمی‌گردد. مثل اینکه در معامله فضولی خریدار مال را بخرد و سپس برای فروش عرضه کند ولی شخصی که به بهای بیشتر آن را بخرد پیدا نشود و نهایتاً به قیمت کمتر بفروشد در اینجا ضرر وارد شده است ولی ناشی از فریب نیست. بلکه مثلاً ناشی از اقدام خریدار بوده است.

سیدمحمد کاظم طباطبائی یزدی صراحتاً مبتنی بودن قاعده غرور بر ضرر را مردود دانسته و استدلال نموده است که در برخی از روایات مصادیقی از غرور عنوان شده که ارتباطی به ضرر نداشته و مغرور هم نه تنها ضرر ندیده بلکه استفاده هم برده است. (۶۸) امام خمینی (ره) هم با استناد به جمله «کماغر الرجل و خدعه» از روایت اسماعیل بن جابر که پیشتر ذکر گردید بیان داشتند: آنچه عرف از این عبارت درمی‌یابد این است که غرور و خدعه علت رجوع است، به همین لحاظ از این روابط قاعده کلی استخراج می‌گردد و ذکر غرور در عبارت فوق ظهور در این دارد که عنوان موضوعیت داشته و دلیل رجوع بابت زیان و ضرر است هر چند عنوان ضرر بر آن صدق نکند. (۶۹)

براساس دیدگاه دوم مبنای ضمان در قاعده غرور تحمل ضرر توسط مغرور به جهت فریب و خدعه غارّ است، گروهی از فقهاء از جمله مرحوم بجنوردی این نظریه را پذیرفته‌اند و در تعریف غرور عنوان ضرر را آورده‌اند. (۷۰)

مطابق این دیدگاه منظور از رجوع مغرور به غارّ در جمله «المغرور یرجع الی من غره» مطالبه ضرر وارد شده بر مغرور است. بر این مبنا هدف از ضمان غرور، جبران خسارتی است که در نتیجه فریب غارّ به وجود آمده است و مغرور تنها به مقداری که متحمل ضرر

پذیرفته نمی‌شود چه اینکه مغرور با وجود انتفاع، متحمل ضرر نشده است. (۷۱)

با دقت در دلایل هر دو دیدگاه نسبت به مبنای ضمان در قاعده غرور، به نظر می‌رسد دیدگاهی که عنصر خدعه و فریب را منشأ ضمان در قاعده غرور می‌داند از استحکام و اعتبار بیشتری برخوردار و با استقلال قاعده غرور هم بیشتر سازگار است. بنابراین اگر غرور و فریب موجب تحمل خسارت و غرامت گردد قاعده غرور جاری خواهد بود. و مطابق این دیدگاه ورود ضرر نمی‌تواند بدون عنصر فریب از عناصر قاعده غرور تلقی گردد.

۳. رابطه سببیت

سومین رکن در تحقق قاعده غرور رابطه سببیت است، این رابطه دقیقاً در تعاریفی که از قاعده غرور صورت گرفته، ذکر گردیده است با وجود اینکه نسبت به برخی از عناصر در تعاریف ارائه شده از غرور اختلاف وجود دارد ولی این تعاریف نسبت به رابطه سببیت هماهنگ هستند. (۷۲)

در پاسخ به این پرسش که مقصود از رابطه سببیت آیا رابطه میان عمل خدعه‌آمیز و ورود ضرر است یا آنکه رابطه سببی میان خدعه با اعمال فریب خورده (مغرور است)؟ در پاسخ بیان می‌داریم مسلماً در یک طرف این رابطه عمل خدعه‌آمیز قرار دارد. چه اینکه موضوع بحث در قاعده غرور مشغول بودن شخص غارّ به سبب عمل فریبنده اوست. طرف دیگر رابطه، ورود خسارت به مغرور و یا صدور اعمالی از مغرور پس از فریب خوردن است. از این عبارت فقها که بیان داشته‌اند قویتر بودن سبب نسبت به مباشر به تنهایی دلیل رجوع مغرور به غار نیست بلکه بایستی تلف شدن مال به نظر عرف مستند به سبب باشد (۷۳) به خوبی رابطه سببیت میان عمل خدعه‌آمیز و ورود ضرر به مغرور فهمیده می‌شود و بر همین اساس است که در نزد بسیاری از فقیهان همچنانکه پیشتر اشاره گردید مستند قاعده غرور را قاعده تسبیب دانسته‌اند. برخی نیز با استناد به وجود رابطه سببیت در مورد کارهایی که مغرور برای تحقق معامله انجام داده و در عرف

غرور شمرده‌اند. صاحب «عناوین» در بحث از عنوان غارّ در قاعده غرور، وجود رابطه سببیت بین عمل خدعه‌آمیز و اقدام مغرور را صراحتاً به عنوان یکی از عناصر قاعده ذکر کرده است. ایشان چهار حالت را ترسیم می‌کند: در حالت اول فرض بر آن است که علاوه بر علم و قصد ضرر زنده و فریب‌خوردگی متضرر، این فریب‌خوردگی به گونه‌ای است که اعتقاد متضرر به صحت آنچه که انجام یافته، علت اقدام او محسوب می‌گردد. در این حالت ایشان به طور قطع واردکننده زیان را غارّ دانسته است.

در حالت دوم علم و عمد ضرر زنده را مفروض گرفته ولیکن چون متضرر ادعای ضرر زنده را پیش از فریبکاری او قبول داشته، درباره صدق عنوان غارّ بر او تردید می‌کند. با این حال احتمال قوی می‌دهد که اگر عمل ضرر زنده به گونه‌ای باشد که در صورت عدم اشتباه متضرر موجب فریب و اقدام او می‌گردد، عنوان غارّ بر او صادق خواهد بود.

در حالت سوم و چهارم با وجود عدم قصد فریب در واردکننده ضرر در صورتی که عمل او در طرف مقابل مؤثر واقع گردد، واردکننده زیان را از مصادیق غارّ محسوب می‌دارد. (۷۵)

مرحوم صاحب جواهر نیز در مبحث بیع فضولی، ترتب عمل فریب‌خورده بر خدعه فریب‌دهنده را مورد تأکید قرار داده و گفته است: صورت قطعی غرور در جایی است که عمل دیگری بر عمل مغرورکننده مترتب باشد به گونه‌ای که تسلیم مال به گمان مغرور از ابتدا مجانی باشد از قبیل اباحه، هبه، عاریه و... (۷۶)

بدین ترتیب رابطه سببیت میان عمل خدعه‌آمیز از یک طرف و ورود ضرر یا اقدام فریب‌خورده از طرف دیگر از ارکان ضمان غرور می‌باشد.

۴. علم و جهل غارّ و مغرور

بدون شک قاعده غرور در صورتی که مغرور آگاه به تدلیس و فریب از جانب غارّ باشد جریان ندارد، بنابراین جهل مغرور از شرایط اصلی قاعده غرور است. در بررسی

شرط اصلی است. (۷۷)

صاحب «عناوین» ضمن توضیح غرامتهای قابل جبران در قاعده غرور، ضمان فریب‌دهنده را منوط به این می‌داند که خسارت دیده، جاهل به واقع بوده باشد تا نسبت دادن عنوان مغرور به او صادق باشد. (۷۸)

شیخ انصاری نیز در بحث از جبران خسارتهای وارده بر مشتری در بیع فضولی از ابتدا حکم دو حالت کلی را از یکدیگر جدا کرده و اظهار داشته است: «اگر مشتری آگاه بوده باشد در هیچ یک از غرامتهای مورد بحث حق رجوع به فروشنده را ندارد، زیرا دلیلی برای حق رجوع او وجود ندارد.» شیخ آنگاه با فرض ناآگاه بودن مشتری (مغرور) حکم مربوط به جبران غرامتها را از جوانب مختلف مورد بحث قرار داده است. (۷۹)

گاهی هم غارّ و هم مغرور عالم به ضرر می‌باشند و گاهی هر دو جاهل می‌باشند و گاهی یکی عالم و دیگری جاهل. بنابراین علم و جهل غارّ (فریبنده) به همراه علم و جهل فریفته شده چهار صورت به شرح زیر پیدا می‌کند.

الف. غارّ عالم و مغرور جاهل به واقع امر باشد، مثل اینکه غاصب مال مالک را به کسی که از غصبی بودن مال اطلاع ندارد بفروشد و آنگاه صاحب اصلی مال پیدا شود. در اینجا بدون تردید غارّ ضامن و مسؤول خسارت وارده بر مغرور می‌باشد و این حالت روشن‌ترین صورت قاعده غرور است.

ب. هر دو عالم و آگاه به خدعه و فریب باشند. به فرض هر دو آگاه به غصبی بودن مال بوده‌اند و معامله کنند و آنگاه مالک اصلی پیدا شود. در این حالت خریدار تنها می‌تواند قیمت جنس را چنانچه به غاصب داده پس بگیرد و نمی‌تواند خسارت دیگر را از او مطالبه نماید زیرا خودش آگاه بوده و به زیان خود اقدام کرده است.

ج. مغرور عالم و غارّ جاهل بوده باشد، مثل اینکه وارث نداند ملک موروثی غصبی است و آن را بفروشد به کسی که او می‌دانسته که پدر این وارث آن ملک را به غصب از فرد ناتوانی اخذ کرده بود. این حالت نیز از قاعده غرور خارج است زیرا شرط است که مغرور جاهل بوده باشد. در غیر این صورت اگر از روی علم و عمد اقدامی علیه خود

از باب ثروتمند شدن از راه حرام و حرمت اکل مال به باطل.

د. هر دو (غاز و مغرور) جاهل و ناآگاه به حقیقت امر باشند، به فرض وارثی ناآگاه از سابقه ملک، آن را به دیگری بفروشد و خریدار علاوه بر دادن پول ملک، مبلغی هم خرج تعمیرات آن کند، آن‌گاه صاحب اصلی ملک بیاید و آن ملک را ادعا کند. (۸۰)

نسبت به این حالت که در صورت جهل غاز قاعده غرور حکومت می‌کند یا خیر؟ فقها اختلاف نظر دارند. به نظر فاضل نراقی در مبحث بیع که سید محمد کاظم یزدی در حاشیه خود بر مکاسب نظر ایشان را متذکر شده‌اند در صورت جهل بایع غرور صدق نمی‌کند. (۸۱)

آیه‌الله حکیم نیز در این باره می‌نویسد: هنگامی که غاز نسبت به ضرر، جاهل بوده و یا اشتبهاً فکر می‌کرده که عملش موجب نفع است، ضامن و مسؤول خسارات نیست به این استدلال که غرور به معنای خدعه و تدلیس است و در مورد جاهل به واقع نمی‌توان به قاعده غرور استناد کرد. (۸۲) مثل اینکه پزشکی برای مریض دارویی تجویز می‌کند و فکر می‌کند که به نفع بیمار است و موجب سلامتی او خواهد شد ولیکن دارو با مزاج بیمار نمی‌سازد و موجب ضرر بیمار یا مرگ او می‌شود. در این نظریه که برای تحقق غرور، علم غاز را شرط می‌داند نسبت به این مسأله طبیب را ضامن نمی‌داند، مرحوم امام خمینی نیز در بررسی حکم مسأله به مفهوم لغوی و روایات توجه کرده و با استناد به پاره‌ای از روایات تدلیس که علم فریب‌دهنده را شرط دانسته نظر دارند که اساساً جاهل، از موضوع تدلیس کننده خارج است نه اینکه عنوان بر او صادق باشد و تنها از نظر حکم استثناء شده باشد. وی در تأیید این نظر با بیان مفهوم خدعه و تدلیس و تمسک به ظهور معانی آنها اظهار داشتند: شرط عالم بودن در این معانی، مورد لحاظ است و از طرف دیگر مفاهیم تدلیس، خدعه و غرور یکسان است، بنابراین عالم بودن در مفهوم غرور نیز شرط است. امام خمینی در نتیجه‌گیری نهایی معتقد است که اثبات ضمان جاهل با قاعده غرور ممکن نیست زیرا اثبات آن منوط به دو امر است، یکی تفاوت غرور با خدعه و تدلیس و دیگر شمول ادله غرور نسبت به حالات علم و جهل که هیچ‌کدام

جهل به فریب داشته باشد مشمول قاعده غرور دانسته‌اند. از جمله مرحوم بجنوردی در این باره ضمن اینکه حالت جهل غارّ و مغرور را مشمول قاعده غرور دانسته و به ضمان غارّ قائل شده است برای استدلال نظر خود می‌گوید: فریب دادن عبارت است از اینکه دیگری را به انجام کاری تشویق کند که بر آن ضرر مترتب می‌گردد، هر چند تشویق‌کننده نسبت به ترتب ضرر بر آن عمل و وارد ساختن دیگری به عمل زیانبار ناآگاه باشد، به عبارت دیگر صدق عنوان افعال، احتیاجی به علم ندارد. به فرض وقتی کسی دیگری را می‌زند عنوان ضارب پیدا می‌کند گرچه قصد زدن نداشته باشد و یا اگر کسی بر دیگری ضرر و زیانی وارد آورد عنوان ضررزننده بر او صدق می‌کند هر چند چنین قصدی نداشته باشد. در صدق عنوان غرور نیز همین‌طور است. البته بعضی عناوین و افعال بدون قصد تحقق پیدا نمی‌کنند که از این‌گونه موارد به عناوین قصدیه یاد می‌شود. مثلاً تعظیم و تکریم بدون قصد مخصوص محقق نمی‌شود، این‌طور نیست که هرگونه نشست و برخاست و راست و خم شدن تعظیم به حساب آید. این عمل قصد و ترتیب خاصی لازم دارد ولی همان‌طور که اشاره شد همه افعال این‌گونه نیست بلکه خیلی از کارها بدون قصد و علم هم حاصل می‌شوند. در این‌گونه افعال هر چند نوعی اراده و قصد وجود دارد ولی نتیجه حاصل از آن یا اثر مترتب بر آن همیشه مقصود و مورد نظر نیست. اضرار و فریب دادن هم از این دسته افعال به شمار می‌رود. افزون بر آن صورت و هیئت افعال در سه واژه غرور، خدعه و تدلیس، دلالتی بر وجود علم ندارد و اگر چنین مطلبی ادعا شود، وجدان و موارد کاربرد آنها، آن ادعا را تکذیب می‌کنند. محقق بجنوردی پس از آنکه حالت جهل و غرور را موضوعاً مشمول قاعده غرور دانسته، نسبت به حکم آن قائل به تفصیل گشته، در اینکه دلیل قاعده را چه بدانیم اظهار داشته‌اند: و اگر دلیل آن را حدیث نبوی بدانیم که می‌فرماید: «المغرور یرجع الی من غره» حکم شمول داشته و فرقی بین غارّ جاهل و عالم وجود ندارد، اگر دلیل قاعده را اجماع بدانیم، مسأله از قاعده غرور خارج است چه اینکه نسبت به حالتی که غارّ جاهل باشد اجماعی وجود ندارد، اگر دلیل آن را بناء عقلاء بدانیم حکم به ضمان مشکل است. اگر مطلب از باب اتلاف و

نمی‌دهد، اما اگر دلیل آن را اخبار وارده در ابواب خاص بدانیم، انصاف این است که ضامن نباشد. (۸۴)

و چون مرحوم بجنوردی بهترین دلیل حجیت قاعده غرور را بنای عقلاء می‌داند به این نتیجه می‌رسد که باید غارّ ضامن نباشد ولی در برابر دسته‌ای از روایات قرار می‌گیرد که دلالت دارند بر ضمان طیب (هر چند به اثر دارویی که تجویز کرده ناآگاه بوده باشد). ایشان سرانجام می‌نویسد: به هر حال آنچه از تمام ادله قاعده غرور به دست می‌آید این است که میان غارّ و فریبنده‌ای که آگاه و ناآگاه باشد تفاوتی در ضامن بودن او نگذاریم. (۸۵)

صاحب «عناوین» هم در این مسأله بین حالت علم و جهل غارّ فرقی نگذاشته و در هر دو صورت مسأله را مشمول قاعده غرور دانسته و شخص غارّ را ضامن می‌داند و اظهار می‌نماید: آنچه در نظر من از استحکام و قوت برخوردار است این است که عمل مذکور (در حالت جهل غارّ) خدعه آمیز و فریبنده شمرده می‌شود، زیرا این عمل طرف مقابل یا تلف‌کننده مال را فریب داده هر چند خودش نیز مانند او از حقیقت مطلب اطلاع نداشته است و حتی فریفته بودن مرتکب عمل با این امر که خودش فریب‌دهنده دیگری باشد منافات ندارد، گرچه در صدق عنوان غارّ بر او نوعی ابهام وجود دارد. (۸۶)

دلیل دیگر در قوت نظریه ضامن دانستن غارّ هر چند در صورت جهل، تفضیل بین حکم تکلیفی (حرمت) و حکم وضعی (ضمان) است. یعنی حرمت تکلیفی در مسائل قاعده غرور مشروط به علم غارّ است چه اینکه بدون علم، حرمت تکلیفی فعلیت پیدا نمی‌کند، ولی نسبت به حکم وضعی که ضمان است، علم و جهل در آن دخالت ندارد. بنابراین در صورتی که غارّ عالم باشد و مغرور جاهل، افزون بر اینکه ضمان بر عهده غارّ هست مرتکب فعل حرام نیز شده است. ولی اگر غارّ جاهل باشد و در عین حال عمل او سبب خسارت مغرور گردد تنها ضامن است و مرتکب فعل حرام نشده است. مؤید این مطلب روایاتی است که در مورد ضمان طیب وارد شده است. بسیاری از فقها به ضمان طیب (غارّ) حتی در صورت جهل نظر داده‌اند زیرا طیب گرچه قصد اضرار و خدعه

۵. قصد

از موارد دیگری که در برخی آثار فقها (۸۷) پیرامون قاعده غرور مطرح است عنصر قصد و اراده فریب است. البته عنصر قصد در موضوع غرور ملازمه‌ای با علم و جهل ندارد، یعنی اینطور نیست که اگر علم غار را شرط تحقق غرور بدانیم این امر مستلزم قصد فریب دادن هم باشد. زیرا چه بسا غار با وجود اطلاع از تعلق مال به دیگری آن را به طرف مقابل منتقل کند بدون آنکه قصد غرور و وارد ساختن ضرر به او را داشته باشد و یا آنکه مال را به دیگری واگذار نماید و یا تعهد کند که در صورت ورود خسارت به گیرنده کالا آن را جبران کند. (۸۸)

لذا اگر عالم بودن غار را هم در تحقق غرور شرط بدانیم بحث از شرط بودن قصد امری زائد نخواهد بود.

نسبت به اعتبار یا عدم اعتبار قصد در تحقق غرور دو دیدگاه عمده در بین فقها وجود دارد. یک نظر این است که قصد در تحقق غرور معتبر است. لذا متفرعات مسائل فقهی مربوط به قاعده غرور عنصر قصد را دخیل دانسته‌اند. مثلاً شهید ثانی در یکی از مسائل باب اجاره - در حالی که برخی به دلیل غرور، مستأجر را ضامن دانسته‌اند - مستأجر را به دلیل عدم قصد فارغ از ضمان غرور شمرده است. (۸۹) استدلال ایشان دلالت بر آن دارد که برای اثبات مسؤلیت وجود قصد لازم است.

در مقابل، گروهی از فقها عنصر قصد را در تحقق غرور ضروری ندانسته و قائل به شمول قاعده غرور هر چند بدون قصد فریب یا ضرر از ناحیه غار (فریب‌دهنده) شده‌اند. (۹۰) از جمله صاحب جواهر در باب بیع فضولی صراحتاً منوط بودن تحقق غرور به وجود قصد فریب را منتفی دانسته است. (۹۱) و در باب اجاره مرکبی برای حمل بار هنگامی که مستأجر خودش مسؤل تعیین مقدار بار و حمل آن باشد و بار حمل شده بیشتر از مقدار اعلام شده باشد، مستأجر را ضامن دانسته هر چند این امر به دلیل اشتباه مستأجر رخ داده باشد. زیرا در اسباب ضمان بین عمد و خطاء تفاوتی نیست. (۹۲)

صاحب جواهر در باب دیات هم در جایی که مالک در ملک خود چاهی حفر کند و

در تعریف قاعده غرور که از مرحوم بجنوردی ذکر کردیم. ایشان حتی عدم لزوم قصد را در تعریف آورده و اظهار داشته است: «هر چند مرتکب عمل خدعه‌آمیز قصد اینکه دیگری فریب بخورد را نداشته باشد و حتی ممکن است خودش هم فریب خورده باشد یا نسبت به واقع امر در اشتباه باشد.» (۹۴)

از این دیدگاه حتی اگر غارِ آگاهی نداشته باشد که عمل او سبب فریب خوردن مغرور می‌گردد، موارد از شمول قاعده خارج نمی‌شود به دلیلی که توضیح داده شد تحقق بسیاری از عناوین نیاز به قصد ندارد و در اصطلاح از عناوین قصدیه نیستند، نیز غرور از جمله اینها است، در نتیجه بیان می‌داریم: نظر به قوت و استحکام دلیل این دیدگاه که عنصر قصد را در تحقق غرور معتبر نمی‌داند قصد خدعه و اضرار در ضمان ناشی از غرور دخالت ندارد، بلکه به همان اندازه که عرفاً عنوان فریب دادن و فریب خوردن از عمل فهمیده شود در تحقق غرور و اثبات قاعده غرور کافی است.

۶. فریب خوردگی

از اینکه عنوان قاعده به غرور معروف است و در تعریف این قاعده از کلمات خدعه، غرور و تدلیس استفاده شده به نظر می‌رسد قاعده اساساً با تحقق عنصر غرور (فریب) رابطه مستقیم داشته و بدون آن جایی برای اجرای قاعده غرور وجود نداشته باشد. گویا از شدت بدیهی بودن وجود عنصر فریب در قاعده غرور بوده که فقها و حقوقدانان کمتر به طور مستقل از عنوان غرور و فریب یاد کرده‌اند. با این وجود در بعضی از کلمات فقها به عنصر فریب خوردگی به روشنی اشاره شده است. البته لازم به ذکر است که میان اقدام مغرور و اصل فریب خوردگی تفاوت است، فریب خوردگی حالتی درونی، روحی و روانی است با تصورات ذهنی مخصوص به آن، که در پی آن مغرور اقدام به انجام کارهای دیگر می‌کند، به تعبیر دیگر ماهیت فریب است که سبب اقدامات مغرور نسبت به غار می‌گردد، و در مطالب گذشته هم اشاره گردید که عنوان غرور در قاعده غرور بر خدعه و تدلیس صادق است، و این عنوان چه از نظر رتبه و چه از نظر تحقق زمانی پیش

مرحوم میرفتاح مراغه‌ای در اینکه غاز مرتکب خدعه را گویند اظهار نمودند، اگر غاز عالم به واقع بوده و قصد تدلیس و فریب دادن داشته باشد و به واسطه تدلیس، مغرور، فریب بخورد به گونه‌ای که این فریب علت اعتقاد و پذیرش و اقدام وی گردد، بدون شک مرتکب خدعه، غاز محسوب می‌شود. (۹۶) در سخن فوق به خوبی واسطه بودن حالت فریب برای اقدامات بعدی مغرور روشن است. صاحب جواهر در بیع فضولی، حق رجوع مشتری را منوط به فریب خوردگی او در معامله می‌داند. (۹۷) و در باب غضب هم علت رجوع جاهل را به کسی که او را گول زده، فریب خوردن جاهل ذکر کرده است و صراحتاً بر عنصر فریب خوردگی تأکید نموده است. (۹۸)

شیخ انصاری (۹۹) محقق اصفهانی (۱۰۰) امام خمینی (۱۰۱) و آیت‌الله خوئی (۱۰۲) در موارد مختلف عنصر فریب را متذکر گشته و براساس آن برای مغرور حق رجوع و مطالبه ضرر نسبت به غاز قائل شده‌اند، مرحوم بجنوردی همچنانکه اشاره شد با عبارت «انخداعه» در تعریف غرور، عنصر فریب خوردگی را به صراحت ذکر کرده است. (۱۰۳)

مصادیق قاعده غرور

کاربرد قاعده غرور در ابواب مختلف و مسائل متعدد فقهی مشهود است. در این قسمت به برخی از آنها مختصراً اشاره می‌کنیم:

۱. بیع فضولی: چنانچه شخصی مالی را از بایع فضولی بخرد بدون اینکه شخص فضول به مشتری بگوید که او مالک نیست، سپس مالک اصلی بیاید و افزون بر اصل مال طلب خسارت از مشتری کند، مشتری اگر نفعی از مال نبرده باشد می‌تواند به دلیل مغرور شدن، نسبت به این خسارت به فروشنده فضولی مراجعه کند. (۱۰۴)

۲. شهادت دروغ: اگر شاهدی علیه فردی شهادت دهد، آن‌گاه پس از محکومیت طرف و ورود خسارت به وی از شهادتش برگردد، چنانچه این شهادت سبب ورود خسارت و ضرر به محکوم شده باشد، بر حسب روایات و فتوی، به حکم حاکم مقدار ضرر و خسارات وارده از شاهد زور گرفته می‌شود. (۱۰۵)

اختیار او قرار گیرد و آنگاه بدون تقصیر گیرنده، مال تلف گردد و پس از آن معلوم شود که مال غصبی بوده و مالک اصلی از شخص دوم (متصرف کالا) مطالبه غرامت نماید در اینجا شخص متصرف حق دارد به غاصب رجوع کند. زیرا او گیرنده را فریب داده است و غاصب مال بوده و آن را به طور امانت به او داده در حالی که مال مذکور در ضمان غاصب قرار داشته و مطابق قاعده فرور، مغرور حق دارد به کسی که او را فریب داده رجوع نماید. (۱۰۶) و یا اینکه غذایی پیش میهمان بیاورد و او غذا را بخورد، آنگاه معلوم شود که غذا از صاحب خانه نبوده است. در این فرض چنانچه مالک به میهمان رجوع کند او هم حق دارد از باب قاعده فرور به صاحب خانه رجوع کند.

۴. در باب نکاح: چنانچه شخصی، زنی را به عنوان اینکه آزاد است تزویج کند آنگاه معلوم شود که کنیز بوده است، برخی گفته‌اند: زوج حق فسخ دارد و بعضی به بطلان عقد نظر داده‌اند. صاحب جواهر پس از بیان این مسأله اظهار داشته است: نظر اول قویتر است بنابراین اگر پس از هم بستر شدن، زوج عقد نکاح را فسخ کند باید مهر زن را بدهد و از باب فرور، به آن فرد که زن را تزویج کرده رجوع می‌کند. (۱۰۷)

۵. در باب وکالت: هر گاه مادری با ادعای وکالت از سوی پسرش دختری را برای او تزویج نماید و پس از ازدواج، دروغ او روشن گردد و معلوم شود که وکیل نبوده است و پسر هم عقد را قبول نکند، فقها در این صورت گفته‌اند عقد باطل است. (۱۰۸) گروهی از جمله شهید اول اضافه کرده که مادر ضامن نصف مهر به زوجه است. (۱۰۹) و شهید ثانی یکی از مستندات این فتوی را قاعده فرور شمرده است. (۱۱۰)

۶. در عقد اجاره: اگر موجر مال دیگری را با عقد اجاره به مستأجر که جاهل است بدهد و بدون تقصیر مستأجر مال تلف گردد، ضمان نهایتاً بر عهده موجر قرار می‌گیرد زیرا مستأجر امین است و امین ضامن نیست و در صورت مالکیت موجر نسبت به مال مورد اجاره، مستأجر از ضمان بری می‌شد، ولی با اثبات تعلق آن به دیگری ضمانی بر عهده او به وجود می‌آید که ناشی از فرور و فریب است. در این حال اگر مالک به مستأجر رجوع کند و از او غرامت بگیرد، مستأجر هم می‌تواند به موجر رجوع کند، چه

(غاز) رجوع نماید. (۱۱۱)

۷. در باب عاریه: اگر شخصی مالی را به عنوان عاریه به دیگری بدهد تا استفاده نماید، سپس معلوم شود که مال از خودش نبوده است چنانچه مالک اصلی از شخص مستعیر (عاریه گیرنده) در برابر استفاده‌ای که از مال کرده اجرت بگیرد او نیز می‌تواند از باب قاعده غرور به معیر (عاریه دهنده) مراجعه کرده و مطالبه خسارت نماید. (۱۱۲) البته موارد متعدد دیگری نیز در مسائل فقهی وجود دارد که منطبق با قاعده غرور موجب ضمان است و به دلیل پرهیز از اطالة کلام به همین مقدار اکتفاء می‌کنیم.

یادداشتها

۱. شرتونی، سعید الخوری لبنانی، *اقرب الموارد*، ج ۲، ماده غرّ، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ ه. ق.؛ طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، ماده غرّ (تحقیق سیداحمد حسینی)، تهران: مکتبه المرتضویه ۱۳۶۵ ه. ش.
۲. میرزا حسن موسوی بجزوردی، *القواعد الفقهیه*، ج ۱/۲۲۵، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ه.
۳. همان منبع.
۴. شهابی، محمود، *قواعد فقه*، ۹۳، انتشارات فرید، چاپ پنجم، ۱۳۴۱ ه. ش.
۵. نجفی، محمدحسن، *جواهر الکلام*، ج ۱۴۵/۳۷، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ هفتم ۱۹۸۱ م.
۶. مکارم شیرازی، ناصر، *القواعد الفقهیه*، ج ۲/۲۸۳، قم: انتشارات مدرسه الامام امیرالمؤمنین (ع)، چاپ دوم، ۱۴۱۱ ه. ق.
۷. امام خمینی، روح الله، *کتاب البیع*، ج ۲/۳۳۴ الی ۳۳۷، قم، مطبعة مهر (بی تا).
۸. شیخ انصاری، مرتضی، *المکاسب*، محشی، چاپ اطلاعات و چاپ ۱۳۲۵ ه. ق دو جلدی.
۹. خوئی، سیدابوالقاسم، *مصباح الفقاهه*، ج ۴/۲۵۳ (به کوشش محمدعلی توحیدی) قم: انتشارات انصاریان، ۱۴۱۷ ه. ق.
۱۰. محقق کرکی، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، ج ۱۳/۲۹۵، قم: مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه. ق.
۱۱. مرسل در لغت یعنی قطع شده و در اصطلاح به حدیثی گفته می‌شود که راوی از قول معصوم نقل

١٢. میرزا حسن بجنوردی، پیشین، ج ١/٢٢٦، نائینی غروی، محمدحسین، المكاسب و البیع، ج ٢/٢٧٤.
١٣. خوئی، پیشین، ج ٤/٣٥٣.
١٤. بجنوردی، همان منبع، ج ١/٢٢٧.
١٥. خوئی، همان، ج ٤/٣٨٤، قم: انتشارات مهر، چاپ اول ١٤١٦ هـ ق؛ فاضل لنکرانی، القواعد الفقهیه / ٢٢٢؛ مکارم شیرازی، پیشین، ج ٢/٢٨٩.
١٦. بجنوردی، همان منبع، ج ١/٢٢٧.
١٧. همان منبع.
١٨. مکارم شیرازی، همان، ج ٢/٢٩٠.
١٩. بجنوردی، همان، ج ١/٢٢٧.
٢٠. سبزواری، سید عبدالأعلی، مهذب الاحکام، ج ١٦/٣٤٧.
٢١. آخوند خراسانی، حاشیه مکاسب، ٨٠ (التعلیقہ علی المكاسب).
٢٢. بجنوردی، پیشین، ج ١/٢٢٧ و ٢٢٨.
٢٣. نائینی، پیشین، ج ١/٢٧٦.
٢٤. بجنوردی، همان، ج ١/٢٢٩.
٢٥. محمدحسن نجفی، همان منبع، ج ٣٧/١٤٥.
٢٦. بجنوردی، پیشین، ج ١/٢٢٨.
٢٧. میرزای نائینی، همان، ج ١/٢٧٦.
٢٨. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ١٤/٦٠٣، کتاب النکاح، ابواب عیوب و تدلیس باب ٧، ج ١، بیروت، دار احیاء التراث العربی (بی تا).
٢٩. سیدمحمدکاظم یزدی طباطبائی، حاشیه المكاسب، ج ١/١٧٩، تهران: دارالمعارف الاسلامیه ١٣٧٨ هـ ق.
٣٠. سیدمحمد موسوی بجنوردی، قواعد فقهیه، ج ٧٥، تهران: نشر میعاد چاپ دوم، ١٣٧٢ هـ ش.
٣١. ابوالعباس نجاشی، رجال النجاشی، ج ٢/٢٠٨؛ قم: ٨٨٩، بیروت دارالاضواء ١٤٠٨ هـ ق.
٣٢. مامقانی، عبدالله بن محمد، تنقیح المقال فی احوال الرجال، ج ٣/١٢٤ الی ١٢٨؛ نجف اشرف: مکتبة المرتضویه، ١٣٥٢ هـ ق.
٣٣. شیخ حر عاملی، همان منبع، ج ٢٠/٣٢٩.
٣٤. محقق خوئی، همان، ج ٤/٣٥٥.

۳۷. شیخ حر عاملی، همان منبع، ج ۱۸/۲۳۹ باب ۱۱ از ابواب شهادت، ح ۳.
۳۸. سیدمحمد موسوی بجنوردی، همان، ج ۷۹.
۳۹. شیخ حر عاملی، همان، ج ۱۴/۵۹۲، باب ۱۰ از ابواب عیوب و تدلیس، ح ۵.
۴۰. شیخ انصاری، مکاسب، ج ۱۴۶ مطبوعه اطلاعات.
۴۱. امام خمینی، پیشین، ج ۲/۳۳۹ و ۳۴۰.
۴۲. یزدی طباطبائی، همان، ج ۱/۱۷۹، چاپ ۱۳۲۵ ه.ق.
۴۳. شیخ انصاری، همان.
۴۴. مکارم شیرازی، همان، ج ۲/۲۸۷.
۴۵. میرفتاح مراغه‌ای، همان، ج ۲/۴۴۲.
۴۶. میرزا حسن بجنوردی، پیشین، ج ۱/۲۲۷ و ۲۲۸.
۴۷. امام خمینی، پیشین، ج ۲/۳۵۱ و ۳۵۲.
۴۸. سیدمحمد موسوی بجنوردی، پیشین، ج ۸۲.
۴۹. شیخ حر عاملی، همان، ج ۱۹/۱۸۱ باب ۶ از ابواب موجبات ضمان، ح ۲.
۵۰. میرفتاح مراغه‌ای، همان، ج ۲/۴۴۲ و ۴۴۳.
۵۱. امام خمینی، همان، ج ۲/۳۵۲.
۵۲. سیدمحمد بجنوردی، همان، ج ۸۲.
۵۳. امام خمینی، همان، ج ۲/۳۳۵.
۵۴. خوئی، سیدابوالقاسم، محاضرات فی الفقه الجعفری، ج ۲/۴۵۴، تعزیرات درس فقه آیت‌الله خوئی، به قلم سیدعلی حسینی شاهرودی، دارالکتاب الاسلامی.
۵۵. شهید ثانی، مسالک الانهام، ج ۱/۴۲۶، قم: مؤسسه معارف اسلامی، چاپ اول ۱۴۱۳ ه.ق؛ نجفی، جواهرالکلام، ج ۲۲/۲۵۹ و ۲۶۰ و ج ۲۷/۳۰۶.
۵۶. محقق کرکی، جامع المقاصد، ج ۱۳/۲۹۳.
۵۷. قمی، میرزا ابوالقاسم، جامع الشتات، ج ۲/۱۰۵، تهران: انتشارات کیهان، چاپ اول، ۱۳۷۱ ه.ش.
۵۸. امام خمینی، همان منبع، ج ۱/۲۸۹.
۵۹. نجفی، جواهرالکلام، ج ۳۵/۲۰۰.
۶۰. محقق کرکی، همان، ج ۵/۴۰۵.
۶۱. نجفی، همان، ج ۳۰/۳۷۱ و ۳۸۱.
۶۲. سیدمحمدکاظم یزدی، حاشیه مکاسب، ج ۱/۱۸۳.

۶۴. میرزا حسن بجنوردی، همان، ج ۱/۲۲۵.
۶۵. مکاسب شیخ انصاری، ج ۱۴۶ تا ۱۴۸، مطبعة اطلاعات.
۶۶. فاضل نراقی، مستند الشیعه، ج ۲/۳۶۹، قم: انتشارات کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ هـ ق.
۶۷. شیخ علی بابا فیروزکوهی، قواعد فقه، ج ۱۵۶، چاپ فردوسی، ۱۳۱۸ هـ ش.
۶۸. حاشیه مکاسب، ج ۱/۱۷۸.
۶۹. کتاب البیع، ج ۲/۳۳۵.
۷۰. بجنوردی، همان، ج ۱/۲۲۵.
۷۱. نجفی، جواهر الکلام، ج ۲/۳۰۱؛ شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۲/۲۵۳؛ سیدعلی طباطبائی، ریاض المسائل، ج ۲/باب غضب، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ ق.
۷۲. میرفتاح مراغه‌ای، همان، ج ۲/۴۴۰، شیخ علی بابا فیروزکوهی، همان، ج ۱۵۴.
۷۳. شیخ انصاری، همان، ۱۴۷.
۷۴. سیدمحمدکاظم یزدی طباطبائی، همان، ج ۱/۱۷۸.
۷۵. میرفتاح مراغه‌ای، همان منبع، ج ۲/۴۴۱.
۷۶. جواهر الکلام، ج ۲۲؛ مبحث بیع فضولی از ص ۳۰۱ الی ۳۰۵.
۷۷. بجنوردی، پیشین، ج ۱/۲۳۲.
۷۸. العناوین، ج ۲/۴۴۱.
۷۹. شیخ انصاری، همان، ۱۴۶، قم: مطبوعات دینی (چاپ سنگی ۱۳۶۶ هـ ش).
۸۰. ابوالحسن محمدی، قواعد فقه، ۸۴، تهران: مؤسسه نشر یلدا، چاپ دوم، ۱۳۷۴ هـ ش.
۸۱. حاشیه مکاسب، ج ۱/۱۸۰، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۸۷ هـ ق. چاپ سنگی.
۸۲. طباطبائی حکیم، نهج الفقاهه، ج ۱/۲۶۹ (قم: انتشارات ۲۲ بهمن و نجف اشرف: مطبعة العلمية).
۸۳. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲/۳۳۶ و ۳۳۷.
۸۴. بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۱/۲۳۴.
۸۵. همان منبع.
۸۶. العناوین، ج ۲/۴۴۱.
۸۷. محقق کرکی، جامع المقاصد، ج ۵/۴۰۵.
۸۸. طباطبائی یزدی، حاشیه مکاسب، ج ۱/۱۷۸، میرفتاح مراغه‌ای، العناوین، ج ۲/۴۴۱.
۸۹. مسالک الافهام، ج ۱/۱۵۷.
۹۰. بجنوردی، پیشین، ج ۱/۲۲۵؛ میرفتاح مراغه‌ای، پیشین، ج ۲/۴۴۱.

٩٣. همان منبع، ج ٤٣/١٤٦.
٩٤. بجنوردی، همان، ج ١/٢٢٥.
٩٥. امام خمینی، پیشین، ج ٢/٣٣٤.
٩٦. العناوین، ج ٢/٤٤١.
٩٧. جواهرالکلام، ج ٢٢/٣٠١.
٩٨. همان منبع، ج ٣٧/٣٦.
٩٩. مکاسب، ج ١٤٧.
١٠٠. حاشیه‌المکاسب، ج ١/١٩١، چاپ سنگی دو جلدی، (التعلیقات علی‌المکاسب).
١٠١. کتاب‌البیع، ج ٢/٣٣٧.
١٠٢. مصباح‌الفقاهه، ج ٥/٣٨٦ و ٣٨٧.
١٠٣. القواعد‌الفقهیة، ج ١/٢٢٥.
١٠٤. همان منبع، ج ١/٢٣٥.
١٠٥. سیدمحمد بجنوردی، قواعد فقهیة، ٨٦.
١٠٦. شهید ثانی، مسالک‌الافهام، ج ٢/٢٠٥.
١٠٧. جواهرالکلام، ج ٣٠/٣٦٨.
١٠٨. محقق حلی، شرایع‌الاسلام، ج ٢، کتاب‌النکاح.
١٠٩. شهید ثانی، الروضه، ج ٥/١٥١ (با تعلیقات سیدمحمد کلانتر) بیروت: دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٣ هـ ق؛ شهید اول، اللمعة‌الدمشقیة، کتاب‌النکاح، ١٧٧، چاپ بیروت.
١١٠. شهید ثانی، همان، ج ٥/١٥٢، مسالک‌الافهام، ج ١/٢٦٩.
١١١. محقق کرکی، جامع‌المقاصد، ج ٦/٢٢٦ تا ٢٢٨.
١١٢. همان منبع، ج ٦/٢٢٨.